

## بررسی کنش کلامی در برخی اشعار جان دان و پروین اعتصامی

علیرضا خانی<sup>۱</sup>، ناصرملکی<sup>۲</sup>، مریم نویدی<sup>۳</sup>  
(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۲۷، تاریخ دریافت: ۹۶/۰۴/۲۶)

### چکیده

کنش‌های کلامی از نظریه‌های جان آستین می‌باشد و همواره در زبان‌شناسی مطرح بوده است و کشف کنش‌های کلامی موجود در برخی آثار نویسندگان و شاعران از رویکردهایی است که ذهن منتقدان را به خویش مشغول ساخته است، استفاده از نظریه‌های زبان‌شناسی در تحلیل آثار ادبی هم می‌تواند جنبه‌های تازه‌ای از آنها را پیش روی ما قرار دهد و هم افق‌های تازه‌ای را روی چشم زبان‌شناسان بگشاید، این جستار با چنین رویکردی به سراغ نظریه‌ی کنش کلامی رفته و آن را به‌طور تطبیقی روی برخی اشعار جان دان و پروین اعتصامی پیاده می‌کند، در آثار ادبی کلام در بسترهای مختلف واجد معانی متنوعی است، این معانی و کشف ارتباط واژگان، از رویکردهای جدید زبان‌شناسان می‌باشد، با این رویکرد اشعار این دو شاعر عاری از این قضیه نیست، بر این باوریم که اشعارشان کنش‌هایی را در خواننده القا می‌کند، لذا هدف این جستار انطباق تئوری کنش کلامی جان آستین بر روی اشعار این دو شاعر می‌باشد.

### واژگان کلیدی

پروین اعتصامی، جان دان، کنش کلامی، جان آستین.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی-دانشگاه فردوسی مشهد- Alirezakhani48@gmail.com

۲- دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه- n.maleki@razi.ac.ir

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی-دانشگاه تهران- Maryam\_navidi58@yahoo.com

## مقدمه

تئوری کنش کلامی<sup>۱</sup> جان آستین<sup>۲</sup> از دیدگاه منطق‌گرایان مثبت‌گرا<sup>۳</sup> از زبان نشأت گرفته است، آنها فرض بر آن داشتند که عبارتهای معنادار تنها آنهایی هستند که وضعیتی را در دنیا توصیف کنند و تمامی عبارتهای که به دنیای واقعی ربطی ندارند شبیه عبارت هستند. این نظریه به بررسی این نکته اصلی می‌پردازد که چگونه در بافتی معین، گفته‌ها به خودی خود کاری را انجام می‌دهند. او در کتاب با «کلمات چگونه می‌توان کاری انجام داد» می‌گوید: «مدلی که نظریه کنش کلامی از زبان ارائه می‌دهد، نگرشی در باب کاربرد و معنای زبان در بافت ارائه می‌کند و رفتار زبانی را در دل شرایط اجتماعی و نهادی که از آن نشأت گرفته است، قرار می‌دهد.» (آستین، ۱۹۷۵: ۲۳).

نظریه کنش کلامی تا حدی به این دلیل شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد که گزاره‌ای زبان را از هم می‌گسلد. آستین برای آن طبقه و آن مفهومی از گفته که در فلسفه توجه خاصی به آن می‌شد، اصطلاح اظهاری<sup>۴</sup> را به کار برد. این اصطلاح به گفته‌ای اشاره دارد که موقعیتی را توصیف می‌کند یا چیزی درباره واقعیت می‌گوید که می‌تواند صحیح یا اشتباه باشد. اصطلاح دیگری که او به کاربرد گفته‌های کرداری<sup>۵</sup> بود، اینها مواردی هستند که اعمالی را به اجرا در

می‌آورند که توصیف می‌کنند (مثلاً من سوگند می‌خورم که همه حقیقت را بگویم و چیزی جز حقیقتی که سوگند به اجرا در می‌آورد را نگویم). (همان، ۳۸). علاوه بر این، او نشان می‌دهد که با توجه به این که گزاره‌ای مانند «ساعت چند است؟» تلویحاً بر این نکته دلالت دارد که گوینده دیگر وقت ندارد و بایستی آنجا را ترک کند.

آستین در ادامه کنش بیانی<sup>۶</sup>/کارگفتی<sup>۷</sup> را جایگزین موارد اظهاری/کرداری می‌کند و می‌گوید: «همه گفته‌ها کنش‌هایی کلامی هستند؛ هم معنا دارند و هم توان، هم کنش بیانی انجام می‌دهند و هم کنش کارگفتی؛ اما در برخی مواقع زور یکی بر دیگری می‌چربد.» (همان، ۵۳) او کنش‌های کلامی را به سه دسته تقسیم می‌کند: (۱) کنش بیانی، یا کنش به زبان آوردن یک جمله معنادار یا همان کنش گفتن یک چیز (۲) کنش کارگفتی یا کنش که به واسطه به زبان آوردن کلمات انجام می‌گیرد و این همان توان یا بار گفته است (۳) کنش القایی<sup>۸</sup> یا کنش آگاهانه یا ناآگاهانه‌ای که به زبان آوردن کلمات موجب آن می‌شود (آستین، ۱۹۷۵: ۵۳).

## پیشینه تحقیق

محققان بسیاری هستند که به بررسی و تحقیق در مورد اشعار پروین اعتصامی پرداخته‌اند که از این خیل می‌توان به آقای حبیب احمدی اشاره

6- Locutionary act

7- Illocutionary act

8- Perlocutionary

1- Speech act

2- John Austin

3- Logical-Positivist

4- Constative

5- Per formative

کرد که مقاله‌اش را به عنوان «پروین اعتصامی یک فمینیست نبود و نقد نابرابری جنسیتی فرهنگی و اجتماعی از دیدگاه زنانه» را در فصلنامه با توان شیعه به چاپ رسانید.

از دیگر افراد می‌توان به سرکار خانم مریم مشرف اشاره کرد که مقاله‌اش با عنوان «مفهوم تجدد و رویکرد نئوکلاسیک در دیوان پروین اعتصامی» را در فصلنامه تخصصی ادبیات تعلیمی به چاپ رسانیده است.

احمد غنی پور ملک‌شاه نیز به «تشخیص در شعر پروین اعتصامی» پرداخته و مقاله‌اش را در فصلنامه رشد آموزش زبان و ادب پارسی به چاپ رسانیده است.

سرکار خانم مریم صادقی نیز به «تبیین مؤلفه‌های هویت سنتی و مدرن زن در شعر پروین اعتصامی» پرداخته و مقاله‌اش در فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی به چاپ رسیده است. «تمایز گونگی جنسیت در اشعار پروین اعتصامی (پژوهش زبان شناختی)» را در فصلنامه زبان پژوهی به چاپ رسانیده است.

پژوهشگران دیگری نیز به مقوله کنش کلامی پرداخته‌اند، از این میان می‌توان از فرهاد ساسانی یاد کرد مقاله‌ای با عنوان «بررسی کنش‌های کلامی تعزیه نامه و نمود آن در اجرا» را در دو فصلنامه زبان پژوهی به چاپ رسانید. آقای حامد توکل نیز مقاله‌ای تحت عنوان «کنش کلامی در نمایشنامه رادیویی» را در ماهنامه رادیو به

انتشار رسانید. آقای ضیاء تاج‌الدین نیز مقاله‌ای در داده‌های منظورشناختی ضمنی «درخواست» و توجه به ساختار کنش کلامی را در مجله زبان‌شناسی کاربردی چاپ نموده است. مقاله تطبیقی سرکار خانم فاطمه عزیز محمدی با عنوان «صنعت ادبی تناقض در آثار جان دان و سعدی شیرازی» در فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی به چاپ رسیده است. دکتر اسماعیل زارع بهتاش نیز به جنبه‌های عرفانی اشعار شاعران قرن ۱۷ پرداخته و مقاله‌اش با عنوان نگاهی به بستر اشعار غنایی-عرفانی در ادبیات قرن هفده انگلیس رادر پژوهشنامه ادب غنایی به چاپ رسانیده است. آقای علی دهقان نیز به بررسی تطبیقی عرفان سنایی و جان دان پرداخت و مقاله‌اش را در فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی به انتشار رسانید. آقای فرخ قادری به چند شگرد هنری در سروده‌های صائب تبریزی و جان دان پرداخت که در فصلنامه متن پژوهی ادبی به چاپ رسید. سرکار خانم شیده احمدزاده نیز به مقوله‌ی تخریب سبک پترارکیسم در ترانه‌ها و غزلیات جان دان پرداخته است و آن را در فصلنامه پژوهش معاصر جهان به چاپ رسانیده است.

### بررسی کنش گفتاری در برخی اشعار اعتصامی

گفتگوهای روزانه ما، پرسش‌ها، اطلاع رسانی‌ها، و قول و قرارهای همه و همه به نوعی به کنش‌های گفتاری و تأثیرات مرتبط با آن

بستگی دارند، از این لحاظ اشعار شاعرانی چون پروین اعتصامی نیز عاری از این مقوله نمی‌تواند باشد، ایشان در یکی از قصایدشان می‌گویند:

تو بلند آوازه بودی ای روان

با تن دون یار گشتی دون شدی

صعبت تن تا توانست از تو کاست

تو چنان پنداشتی کافزون شدی

بسکه دیگر گونه گشت آیین تن

دیدی آن تغییر و دیگرگون شدی

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۴۰)

در این خطوط شاعر با روح و روان خویش سخن به میان می‌آورد و او را خطاب قرار می‌دهد و داستان هبوط آدم و حوا را بر ایمان تداعی می‌کند و متذکر می‌شود که روح انسان در عالم والایی قرار داشت وقتی که در قالب تن و این دنیا قرار گرفت پست و خوار شد و اینقدر انسان به قالب تن رسید که از والایی و وجاحت روح کاسته شد، ولی انسان می‌پنداشت که ارزشش افزوده شده است و این رویه آنقدر ادامه پیدا کرد که آیین و مسلک آدمیت کاملاً تغییر یافت. همان گونه که در نگاه اول به نظر می‌رسد این ابیات از کنش‌های بیانی حساب می‌آیند، ولی با نگاهی عمیق‌تر و دقیق‌تر متوجه می‌شویم که داستان هبوط آدم و حوا از بهشت، در دل نهفته دارد که نمودی از کنش‌های القایی می‌باشد.

در قصیده دیگر او می‌گوید:

سود خود را چه شماری که زیانکاری

ره نیکان چه سپاری که گرانباری

تو به خوابی که چنین بی‌خبری از خود

خفته را آگهی از خود نبود آری

بال و پر چند زنی خیره نمی‌پسندی

که تو گنجشک صفت در دهن ماری

بر بلندای چو سپیدار چه افزائی

با روباش، تو نخلی نه سپیداری

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۴۲)

در این ابیات او باز هم نفس انسان را خطاب قرار می‌دهد و آن را به سخره می‌گیرد، زیرا معتقد است که گناهی که انسان در قبل در بهشت انجام داده و باعث بیرون شدنش از بهشت شده است با رسیدگی به اعمال و سپردن راه نیکان درست نمی‌شود، چون انسان ذاتاً گناهکار و بار گناهانش نیز بسیار سنگین است، انسانی که خودش هم از گناهانش خبر ندارد و به خفته‌ای می‌ماند در جای دیگر انسان را به گنجشکی می‌پندارد که در دهان مار ابلیس گرفتار شده است و هر چقدر هم که بال و پر بزند هیچ مفری برایش نیست و گرفتار شده است. بنابراین، انسان با این همه گناه نباید به خویش ببالد و خود را چون سپیدار افراشته بپندارد، بلکه بایستی خود را چون نخلی پندارد که از فزونی بار، خم شده است و چون سپیدار راست قامت نیست.

همان‌گونه که به نظر می‌رسد منظور شاعر از مصراع «سود خود را چه شماری» واقعاً شمارش سود و زیان نیست، و یا مصراع «ره نیکان چه سپاری که گرانباری» به معنای سنگینی بار نیست، شاعر در عوض این عبارتها کنش‌هایی

را به ذهن خواننده القا می‌کند تا مضامین بدیعی بیافریند.

از قطعات اعتصامی می‌توان به «آتش دل» اشاره کرد، او می‌گوید:

به لاله نرگس مخمور گفت وقت سحر

که هر که در صف باغ است صاحب هنر نیست

بنفشه مزده نورو می‌دهند ما را

شکوفه را ز خزان در مهرگان خبر نیست

به جز رخ تو که زیب و فرش زخون دلست

بهر رخی که در این منظرست زیب و فریبست

جواب داد که من نیز صاحب هنرم

در این صحیفه ز من نیز نقشی اثریست

میان آتشم و هیچگه نمی‌سوزم

هماره بر سرم از جور آسمان شرریست

علامت خطر است این قبای خون‌آلود

هر آنکه در ره هستی است در ره خطرریست

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۴۹)

شاعر شعرش را این‌گونه آغاز می‌کند که

نرگس مستی به لاله می‌گوید که فکر نکن که

«هر که در صف باغ است صاحب هنر نیست»،

مثلاً هنر بنفشه دادن خبر نورز است و شکوفه نیز

از پاییز و مهر خبری ندارد. ولی ای لاله به جز تو

که سرخ چهره‌ای و عوام فریب نیستی و هر چه

در دلت هست آشکار می‌کنی همه فریبنده‌اند.

لاله در جواب می‌گوید که او نیز صاحب هنر

است، و همواره بر سرش از جور آسمان شرر

می‌بارد، این جمله حکایت از سرخی لاله دارد

که علامت خطر است چون هستی یعنی در

معرض خطر بودن. این جملات نمودی از آیه

خَلَقَ الْإِنْسَانَ فِي الْكَبَرَةِ دارد که یعنی انسان

را در بطن سختی‌ها آفریدیم. در نگاه اول این

ابیات کنش‌های گفتاری هستند، ولی تأثیراتی

که ضمن این گفتارها بر مخاطب وارد می‌شود

قوی‌تر جلوه‌گر می‌شود، در این حالت نرگس با

لاله سخن می‌گوید «که هر که در صف باغ

است صاحب هنر نیست». عبارت در «صف باغ

بودن» نخوت و تکبر را نشان می‌دهد پس تأثیر

ضمنی این عبارت این است که صاحب هنر

نیستند، بنابراین لاله لب بر اعتراض می‌گشاید که

«صاحب هنر است و بر سرش از جور آسمان شرر

است»، کنش القایی که از این جمله بر می‌آید

به آن آیه معروف اشاره دارد که قبلاً عنوان شد.

در قطه دیگرش با عنوان «بازی زندگی»

می‌گوید:

عدس وقت پختن از ماشی

روی پیچید و گفت این چه کسی است

ماش خندید و گفت غره مشو

زانکه چون من فزون و چون تو بسی است

هر چرا می‌پزند، خواهد پخت

چه تفاوت که ماش یا عدس است

جز تو در دیگ، هر چه ریخته‌اند

تو گمان می‌کنی که خار و خسی است

زحمت من برای مقصودی است

جست و خیز تو بهر ملتسمی است

کارگر هر که هست محترمت

هرکس در دیار خویش کسی است

فرصت از دست می‌رود هشدار

عمر چون کاروان بی‌جرسی است

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۵۷)

در نگاه اول این گونه به نظر می‌رسد که گفتگویی بین ماش و عدس رخ داده است و جملاتی که بین آنها رد و بدل می‌شود از کنش‌های بیانی به حساب می‌آیند ولی بعد متوجه می‌شویم که این جملات کنش‌هایی را در مخاطب برمی‌انگیزد به عنوان مثال پرسشی که عدس حین پختن از ماش می‌پرسد که «این چه کسی است؟» از کنش‌های کارگفتی به حساب می‌آید، پرسشی که مطرح شده است به زمرهٔ تحقیر ماش است و کنش القایی که این گفتگو بر مخاطب دارد این حقیقت است که عدس و ماش دو انسان هستند که در دیگ زندگی به کسب تجربه می‌پردازند. پاسخی که ماش بر عدس می‌دهد نیز چنین مفهومی را در پی دارد که همه مثل هم هستیم و همهٔ انسان‌ها چنین وضعیتی را تجربه می‌کنند، و هیچ تفاوتی بین انسان‌ها وجود ندارد، پس «چه تفاوت که ماش یا عدس است.» بنابراین نباید به خودت مغرور شوی و بینداری که بقیه خار و پست هستند، زیرا هر کسی در پی هدف خویش است و در دیار و بین قوم خویش خودش صاحب جایگاه و مقامی است، پس وقت را غنیمت شمار که عمر گذراست.

در قطعهٔ دیگری با عنوان «توانا و ناتوان» می‌گوید:

در دست بانوئی گفت سوزنی

کای هرزه گرد بی‌سر و پا چه می‌کنی

ما می‌رویم تا که بدوزیم پاره‌ای

هر جا که می‌رسیم تو با ما چه می‌کنیچ  
 خندید نخ که ما همه جا با تو هم‌رهیم  
 بنگر بروز تجربه تنها چه می‌کنی  
 هر پارگی بهمت من می‌شود درست  
 پنهان چنین حکایت پیدا چه می‌کنی  
 در راه خویشتن اثر پای ما بین  
 ما از خط خویش مجزا چه می‌کنی  
 تو پای بند ظاهر کار خودی و بس  
 پر سندن از مقصود و معنی چه می‌کنی  
 (همان: ۷۳)

عبارت «چه می‌کنی» از موارد کنش کارگفتی است که هرچند در ظاهر پرسشی مطرح شده است، ولی باطن قضیه کنشی می‌باشد که ضمن گفتن این عبارت مطرح می‌شود که به نوعی حالت اخطار دادن، هشدار دادن و اطلاع رسانی را در پی دارد، و از این لحاظ که این عبارت معنا و مفهوم قابل درکی دارد کنش بیانی و اظهاری به حساب می‌آید. بنابراین، مناظرهٔ سوزن و نخ به یکی از جلوه‌های نظریهٔ جان آستین مبدل می‌شود و سوزن، نخ را «هرزه‌گرد و بی‌سروپا» خطاب قرار می‌دهند، و از صفت تشخیص بهره می‌جوید، یوسف اعتصامی در این خصوص می‌گوید: «یکی از خصایص نبوغ که در اشعار خانم پروین پدیدار است، خاصهٔ تشخیص است. تشخیص چنین است که گوینده برای تصویر معنای مجزا، اشخاصی تصور کرده کردار و گفتار زندگان را به آنان منسوب دارد؛ چنان که یونانی‌ها در تولید اساطیر و ارباب انواع و هر یک از قوای

طبیعی کرده‌اند.» (قدمیاری، ۱۳۸۸: ۶۷).

باری علیرغم اینکه سوزن خود را از نخ جدا می‌داند، ولی نخ آن را همراه خود می‌داند که هر پارگی را از بین می‌برد، و او را سرزنش می‌کند که بیهوده به خویش مغرور نگردد که بی‌او هیچ است و در آخر شعر نیز می‌گوید:

پندار من ضعیفم و ناچیز و ناتوان

بی‌اتحاد من، تو توانا چه می‌کنی

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۷۴)

در قطعه دیگری با عنوان «درخت بی‌بر»

می‌گوید:

آن قصه شنیدید که در باغ یکی روز

از جور تبر، زار بنالید سپیدار

کز من نه دگر بیخ و بنی ماند و نه شاخی

از تیشه هیزم شکن واره نجار

این با که توان گفت که در عین بلندی

دست قدرم کرد بناگاه نگونسار

گفتش تبر آهسته که جرم تو همین بس

کاین موسم حاصل بود نیست ترا بار

تام شام نیفتاد صدای تبر از گوش

شد توده در آن باغ سحر همه‌همه بسیار

دهقان چو تنور خود از این هیمه برافروخت

بگریست سپیدار و چنین گفت دگر بار

آوخ که شدم هیزم و آتشگر گیتی

اندام مرا سوخت چنین ز آتش او بار

(همان: ۸۲)

در این ابیات شاعر سپیدار را به خاطر بلندی و

غرور و بی‌میوه بودنش نکوهش می‌کند و کنش

القایی که در ذهن مخاطب باقی می‌ماند این است

عمر هر کسی بایستی حاصل و نتیجه‌ای داشته باشد که از عقل و خرد نشأت می‌گیرد، پس این ضرب‌المثل را به یادمان می‌آورد که هر کس عقل نداشته باشد جانش در عذاب است. این گفته در ابیات پایانی همین شعر در مناظره شعله و شاخه‌های سپیدار نمایان می‌شود پس می‌گوید:

خندید برو شعله که از دست که تاسی

ناچیزی تو کرد بدینگونه تو را خوار

آن شیخ که سر بر کش و میوه نیارد

فرجام بجز سوختن نیست سزاوار

جز دانش و حکمت نبود میوه انسان

ای میوه فروش هنر این دکه و بازار

(اعتصامی، ۱۳۶۹: ۸۳)

## بررسی کنش گفتاری در برخی اشعار جان دان

اولین شعری که در این خصوص می‌توان در مورد آن بحث کرد «مرگ به خود غره نباش»

است. شعر با خطابی به مرگ آغاز می‌شود، شاعر منکر قدرت هولناک مرگ است، او تمام

پیش فرض‌هایی که در مورد مرگ وجود دارد را کنار می‌نهد (بنت، ۱۹۶۴: ۴۲). پس می‌گوید:

ای مرگ، به خود غره نباش، هرچند که عده‌ای تو را قوی و مهلک می‌دانند، به این خاطر که

این‌گونه نیستی؛/به خاطر کسانی که فکر می‌کنی از بین بردی/ای مرگ بدبخت، نه می‌میری و

نه می‌توانی مرا بکشتی./تصویر تو از خواب هم شادی بخش است/و چه زود بهترین مردان ما

را ربودی/و بقیه استخوان‌ها و روح‌شان را تحویل

دادی./ تو بندهٔ سرنوشتی، شانس، پادشاهان و آدم‌های متفاوت/و تو کارشان را به اسم، جنگ و بیماری تمام کردی (جانسون، ۲۰۰۶: ۸۹۲).

این اشعار از کنش‌های بیانی شاعر به حساب می‌آیند و کنش‌های القایی از این اشعار حاصل می‌شود میل به جاودانگی است که در نهاد هر فردی وجود دارد، در این مناظره او سعی بر آن دارد تا این ادعا را به اثبات برساند، پس در ابتدا او خود مرگ را انکار می‌کند و او را به سخره می‌گیرد که تو چیزی جز یک خواب دلنشین نیستی. سپس مرگ را بندهٔ سرنوشت می‌پندارد، پس او مرگ را ضعیف می‌پندارد و در پایان این شعر این گونه با پایان می‌رساند که «مرگ چیزی جز یک خواب کوتاه نیست/و وقتی بیدار شدی جاودانه می‌شوی/پس مرگ دیگر وجود ندارد، تو خود باید بمیری.» (همان، ۸۹۳)

در شعر دیگری با عنوان «قلبم را پاره کن ای خدای تثلیث»، می‌گوید: ای خدای تثلیث به خاطر خودت قلبم را پاره کن/ولی بزن، بدم، بدرخش و بساز؛/ممکن است برخیزم بایستم و مرا بیندازی و خم کنی/نیروی تو برای شکستن، دمیدن، سوزاندن مرا احیا می‌کند/و من مثل یک شهر هستم، کارم پذیرش توست/و این هیچ پایانی ندارد؛/دلیلی برای گناهم بیاور تا دفاع کنم/ولی اسیرم، ضعیف یا نادرست (جانسون، ۲۰۰۶: ۷۶۶).

این شعر مناظره‌ای بین شاعر و خدا و جمالتی که در اینجا بیان شده است، معنا و مفهوم قابل

درکی دارند، در نگاه اول این‌ها جملات امری بیش نیستند، بلکه کنشی را در مخاطب القا می‌کنند، و تأثیرات ضمنی دارند و میزان این تأثیر به کنش مخاطب بر می‌گردد در اینجا نیز این جملات امری نمایشی از خلقت انسانی هستند، انسانی که تسلیم امر خداست و خود را در برابر آن قادر مطلق، ضعیف و ناتوان می‌بیند. پس شاعر در ادامه می‌گوید: من عاشقانه تو را دوست دارم و می‌خواهم در این عشق مست شوم/ولی گول خوردم و به دشمنت مبدل شدم/ مرا ترک کن، جدا کن و یا بشکن ولی دوباره برگردان/مرا به نزد خودت بیاور، زندانی کن، مگر اینکه تو را آزاد سازی چون هرگز آزاد نمی‌شوم/ و هرگز پاک نخواهم شد مگر اینکه تو بخواهی (همان، ۷۶۸).

در شعر دیگری با عنوان «مدحی برای خدای پدر» می‌گوید: آیا تو فراموش خواهی کرد جایی که گناه شروع شد،/که گناه من است، ولی این قبلاً انجام شده است؟/آیا فراموش خواهی کرد گناهی را که من مسئول آن بودم/و آنها را هنوز انجام می‌دهم، ولی هنوز آن را کنار نگذاشته‌ام؟/وقتی که تو این کارها را انجام داده‌ای، پس تو دان نیستی،/به این خاطر که من بیشترم (همان، ۶۹۷).

بنابر عقیدهٔ ایزاک والتون، دان این شعر را زمانی نوشته که دچار بیماری سختی شده است، و این شعر در حقیقت اعتراضی است برای گناهانش و دعایی است برای بخشش، و پذیرش قدرت و



رحمت خدا (والتون، ۱۹۶۳: ۳۶).

شاعر شعرش را با این پرسش آغاز می‌کند که آیا تو جایی را فراموش خواهی کرد که گناه شروع شد؟ این پرسش نوعی درخواست و کنش بیانی به حساب می‌آید، کنشی که ضمن این پرسش القا می‌شود همان گناهی اولیه‌ای است که آدم و حوا در بهشت مرتکب شدند. سرانجام نیز خودش را با این عبارت خطاب قرار می‌دهد و در حقیقت خودش را سرزنش می‌کند که اگر تو این گناهان را انجام داده‌ای پس تو جان دان نیستی. تأثیری که این جمله بر مخاطب دارد نوعی تحقیر و هشدار به حساب می‌آید و کنشی را در خواننده القا می‌کند.

در شعر دیگری با عنوان «برو و ستاره در حال سقوط را نجات بده» می‌گوید:

برو ستاره در حال سقوط را بگیر، برو ریشه شوکران را از دست آن بچه بگیر/ به من بگو سالهای گذشته کجا هستند/ یا چه کسی برای پای شیطان سم درست کرد/ به من یاد بده تا صدای آهنگ پریان دریایی را بشنوم، یا از نیش حسودان محفوظ بمانم، /و پیدا کن /چه بادی /در خدمت ارتقای یک ذهن صادق است (والتون، ۱۹۶۳: ۹۵۸).

در نگاه اول تمامی خواسته‌ها و پرسش‌هایی که در این شعر مطرح شده کنش‌های بیانی هستند که در بعضی از ابیات به کنش‌های القایی و یا کنش‌های کرداری منتهی می‌شوند. بیت اول

جمله‌ای امری است که دستور می‌دهد و هشدار می‌دهند، زیرا واقعه‌ای در حال رخ دادن است، پس کنش کرداری را می‌طلبد، ولی آیا واقعاً ستاره‌ای در حال سقوط است؟ در بیت بعدی «برو ریشه شوکران را از دست بچه بگیر» نیز جمله‌ای هشدار دهنده است که بعداً به کنش کرداری منتهی می‌شود. بیت بعدی بیان حقیقتی است و گوینده از گذشته یاد می‌کند، و در بیت دیگر پرسش دیگری را مطرح می‌سازد که به نوعی کنش بیانی است ولی کنش القایی که از بیت‌ها حاصل می‌شود این پیام نهفته است که شاعر به دنبال مدینه فاضله‌ای که در آن نه ستاره‌ای خاموش می‌شود و نه کودکی با سم می‌میرد و نه شیطان سُم‌داری در آنجا وجود دارد. این مضمون در بیت بعدی بیشتر نمایان می‌شود که به نوعی بیان حقیقتی است و از کنش‌های کارگفتی به حساب می‌آید، چون شاعر می‌گوید «به من یاد بده تا صدای آهنگ پریان دریایی را بشنوم»، در جایی می‌توان صدای پریان دریایی را شنید که از «نیش حسودان» محفوظ مانده باشی و آنجا جایگاه یک ذهن صادق است، و اینجا جایی نیست جز یک مدینه فاضله.

### نتیجه‌گیری

کلمات در حیطه‌ها و زمینه‌های مختلف معانی متعددی را ایجاد می‌کنند و اینها به نظر خواننده و یا شنونده بستگی دارد. خواننده و یا شنونده در شرایطی مطرح می‌گردند که گوینده‌ای وجود

داشته باشد، پس کنش‌هایی به وجود می‌آید که در ابتدا بیانی هستند ولی بعداً به کنش‌های القایی و یا کارگفتی منتهی می‌شوند. این نظریه در برخی اشعار جان دان و پروین اعتصامی نمود دارد به گونه‌ای که در اشعار پروین این قضیه بیشتر حالتی لفافه‌گویی و رنگ و بوی انتقادی از شرایط جامعه را دارا می‌باشد. اشعار جان دان نیز به نوعی از این قضیه بهره برده بود، او نیز

ماهیت‌هایی انتزاعی چون مرگ را جان بخشیده بود و به سخن واداشته بود. او بیشتر سعی بر آن داشته است تا با مضامین انتزاعی داد سخن به میان آورد، تا به گفته‌هایش رویکرد متافیزیکی بدهد. اشعار هر دو آنها واجد مضامین بدیع و نوینی است و دیدگاه‌های جدیدی را آفریده‌اند، و از این روست که در این میان می‌توان نظریهٔ جان آستین را در میان اشعار آنها جست.

- Austin, J. L. (1975). How to Do Things with Words. J. O. Urmson and M. Sbisá, Combride Mss: Harvard VP.
- Bennett, J. (1946). Five Metaphysical Poets. Cambridge Press: Cambridge.
- Johnson, C. (2006). Perrine's Literature, Structure, Sound and Sense, Poetry, Tehran, JunglePublications.
- Walton, I (1963). Biography, London: Harcourt.

• اعتصامی، پروین (۱۳۶۹)، برگزیده اشعار پروین اعتصامی، به انتخاب علی دهباشی، تهران، انتشارات ققنوس.

• قدھیاری، مجید (۱۳۸۸)، معجزه پروین، زندگی، نقد و تحلیل و گزیده اشعار پروین اعتصامی، تهران، انتشارات سخن.

• مقاله‌ها

• احمدی، حبیب (۱۳۸۸)، پروین اعتصامی یک فمینیست نبود نقد نابرابری‌های جنسیتی فرهنگی و اجتماعی از دیدگاهی زنانه، فصلنامه بانوان شیعه، شماره ۲۲.

• شریفی، آزاده (۱۳۸۹). تمایز گونگی جنسیت در اشعار پروین اعتصامی (پژوهش زبان شناختی) دو فصلنامه زبان پژوهی، شماره ۳.

• صادقی، مریم (۱۳۹۰) تبیین مؤلفه‌های هویت سنتی و مدرن زن در شعر پروین اعتصامی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۰.

• غنی‌پور ملک‌شاه، احمد (۱۳۹۰). تشخیص در شعر پروین اعتصامی، فصلنامه رشد آموزش زبان و ادب پارسی، شماره ۱۰۰.

• مشرف، مریم (۱۳۹۰)، مفهوم تجدیدی و روید کرد نئو کلاسیک در دیوان پروین اعتصامی، فصلنامه تخصصی پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۱۱.